نسبت عرفان و سیاست در اندیشه امام(ره)

نشست تخصصی «نسبت عرفان و سیاست در اندیشه امام خمینی(ره)»، با سخنرانی اسماعیل منصوری‌لاریجانی به همت دانشگاه آزاد اسلامی واحد هشتگرد برگزار می‌شود. این نشست امروز دوشنبه ۲۱ آبان از ساعت ۹:۳۰ تا ۱۲ به نشانی استان البرز، هشتگرد، پایین‌تر از میدان صنعت، خیابان شهید صدوقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد هشتگرد برگزار خواهد شد. منصوری لاریجانی عضو هیات‌علمی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات و پژوهشگر در زمینه عرفان اسلامی است.

برگزاری بیستمین سالگرد ارتحال علامه جعفری

بیستمین سالگرد ارتحال علامه محمدتقی جعفری، چهارشنبه ۲۳ آبان‌ماه از ساعت ۱۷:۳۰ تا ۱۹ در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی برگزار می‌شود. در این مراسم عبدالله فاطمی‌نیا، حسن بلخاری، مهدی محقق، منوچهر صدوقی‌سها و مهدی گلشنی سخنرانی خواهند کرد و پیغام تصویری احمد مهدوی‌دامغانی هم برای حاضران پخش خواهد شد. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در خیابان ولیعصر(عج)، پایین‌تر از میدان منیریه، پل امیربهادر، خیابان سرلشکر بشیری پلاک ۷۱ واقع است.

تازه‌ترین اثر غلامحسین ابراهیمی‌دینانی

کتاب «کلمات مکنونه»، شرح غلامحسین ابراهیمی‌دینانی بر الکلمات المکنونه ملامحسن فیض کاشانی در ۵۳۵ صفحه با قیمت ۶۵۰۰۰ تومان از سوی نشر نورسخن منتشر شد. رساله «الکلمات المکنونه» اثر فیض کاشانی دربردارنده یکصد کلمه در معارف اعتقادی و اخلاقی با دیدگاهی حکمی و عرفانی است و در آن به مباحثی همچون هستی مطلق، اسما و صفات حق‌تعالی، اعیان ثابته و چگونگی علم خداوند، کیفیت خلق عالم، نفس آدمی، انسان کامل و دیگر مسائل حکمت اسلامی پرداخته شده است.

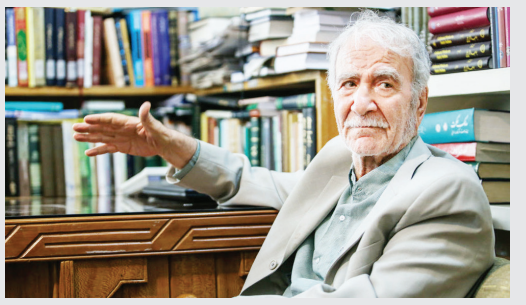

رونمایی از آثار تازه اندیشکده مهاجر

آیین رونمایی از سه کتاب «ایران اسلامی در مواجهه با تکنولوژی غربی»، «نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن» و «حوای سرگردان» با عنوان «آموزش، تکنولوژی و توسعه؛ چالشی صدساله»، سه‌شنبه ۲۲ آبان از ساعت ۱۲ و ۳۰ دقیقه در آمفی‌تئاتر مرکزی دانشگاه شریف برگزار می‌شود. مساله «توسعه»، یکی از محورهای مطالعاتی و تحقیقاتی اندیشکده راهبردی مهاجر دانشگاه شریف و سه کتاب منتشر شده آثاری در راستای این موضوع است.

گفتار روز

کریم مجتهدی:

در ایران کانت را نمی‌فهمند

کریم مجتهدی چهره ماندگار فلسفه و استاد بازنشسته دانشگاه تهران در گفت‌وگویی که با «مهر» انجام داده است از دوران تحصیل در سوربن، ارتباط با هانری کربن، وضعیت فلسفه در ایران، احمد فردید و... صحبت کرده است که در ادامه بخش‌هایی از آن را خواهید خواند.

سوربن آمریکایی شده است

به نظرم سوربن امروز بیشتر از چیزی که من انتظار داشتم آمریکایی شده است و دیگر آن سختگیری‌هایی که زمان ما برای دانشجو وجود داشت وجود ندارد، دانشجو هر وقت بخواهد می‌رود، هر وقت بخواهد می‌آید و دانشگاه دیگر آن نظم و ترتیب قبل را ندارد. مثلا سر کلاس می‌بینی که یک دانشجو سرکلاس نشسته هم اسپینوزا گوش می‌دهد و هم غذا می‌خورد در حالی که زمان ما اصلا این چیزها وجود نداشت. معلم‌ها هم عوض شده بودند، معلم‌های فعلی بسیار جوان بودند و دیگر خبری از معلم‌های استخوان‌دار زمان ما نبود.

خودم را یک کانت‌شناس می‌دانم

من در دوره کارشناسی ارشد به کانت پرداختم و به همین جهت هم من خودم را کانت‌شناس می‌دانم. در برنامه‌ام هم هست که پس از تمام کردن کتابی که در دست دارم (فلسفه و ادبیات) کتابی هم راجع به ارتباط کانت و نیوتن بنویسم، چون معتقدم فلسفه نظری کانت، اعلامیه علم جدید نیوتن است؛ یعنی علم نیوتونی تمام اصول ذهنی و تمام اصول ذهنی انسان را در تجربه به کار می‌برد. در ایران اصلا کانت را نمی‌فهمند در حالی که علم جدید بدون کانت فهمیده نمی‌شود.

کربن خیلی بد با دانشجوها صحبت می‌کرد

بعد از تمام کردن مقطع کارشناسی ارشد وقتی با استادانم راجع به رساله دکتری صحبت کردم به من گفتند بهتر است راجع به موضوعی درباره ایران کار کنی و بعد مرا راهنمایی کردند که برای مشورت راجع‌به رساله دکترایم پیش کربن بروم. البته هانری کربن معلم من نبود، چون در سوربن تدریس نمی‌کرد. من پیش او رفتم تا مشورت بگیرم ولی او خیلی بد با دانشجوها صحبت می‌کرد. در ابتدا به من گفت تو چرا اصلا رفتی فلسفه غرب خواندی. تو یک ایرانی هستی چرا رفتی سراغ فلسفه غرب، باید بروی در ایران فلسفه‌های خودتان را بخوانید و اصلا هم به حرف‌های من گوش نمی‌داد. بعد از آن من با یک حالت قهر آمدم بیرون. با دوستانم مشورت کردم و آنها گفتند: هانری کربن کلاس‌های خوبی دارد و برو سرکلاس‌های او بنشین. بعد از اینکه سرکلاس‌های او رفتم کم کم با هم دوست و صمیمی شدیم.

فردید، تفننی فلسفه خوانده بود

ایشان [دکتر فردید] هم به صورت مستمع آزاد می‌آمدند [دانشگاه تهران] و می‌رفتند، چون آقای [یحیی] مهدوی خیلی از ایشان خوشش می‌آمد، ولی من کاری با او نداشتم، چون راستش خیلی از او خوشم نمی‌آمد؛ البته با خصوصیات اخلاقی او مشکل داشتم نه مدل فکر کردنش. واقعیتش این است که فردید اصطلاحات و کلمات درستی را در ایران رایج کرد که پیش از این به اشتباه ترجمه شده بود؛ مثل فنومنون که به اشتباه در ایران پدیده ترجمه شده بود ولی فردید آن را پدیدار ترجمه کرد و خب این معنی درست‌تر است. فردید لغت‌هایی را ترجمه کرد و ساخت که خیلی خوب بود، ولی چیزی به فلسفه اضافه نکرده بلکه بیشتر شلوغ کاری کرده است. دلیلش هم این است که فلسفه را به طور منظم و دانشگاهی نخوانده بود و بیشتر به صورت تفننی فلسفه خوانده بود. مهدوی هم بیش از آنچه که باید او را حمایت می‌کرد.

کار ما در ایران اصلا فلسفه نیست؛ حاشیه است

کاری که ما در ایران انجام می‌دهیم اصلا فلسفه نیست، حاشیه است. فیلسوف حق ندارد به صورت ژورنالیستی و روزنامه‌نگارانه وارد مسائل جامعه شود وگرنه دیگر فیلسوف نیست. البته بیشتر فلاسفه سیاسی به‌نحوی وارد مسائل می‌شوند. در ایران فلسفه به معنای عمیق وجود ندارد، حتی در دانشگاه‌ها. ممکن است افراد بنویسند و بخوانند ولی بیشتر به صورت روزمره این کار را می‌کنند. فیلسوف اگر بخواهد وارد مسائل سیاسی شود، باید به صورت عمیق وارد شود و عمق مساله را جست‌وجو کند و اشتباه‌های فرهنگی جامعه را بررسی کند. البته درس فلسفه در ایران همیشه در معرض خطر است چون جدی گرفته نمی‌شود.

در باب نوشتار اخیر استاد رسول جعفریان

نقد تلقی قرن هجدهمی از علم

محمد علی‌بیگی
دبیر گروه اندیشه

استاد آقای دکتر رسول جعفریان اخیرا طی یادداشتی به بحث از «علم» و ادلّ دلایل عقب‌ماندگی علمی ما -یعنی به‌زعم ایشان ملاصدرا- پرداخته‌اند که اگر کسانی بگویند: «حتی یک حرف حساب و قابل دفاع در آن نیست»، پُربی‌راه نگفته‌اند؛ گرچه بهتر این است که گفته شود مطلب ایشان پر است از سوءفهم‌ها و مبتنی است بر تلقی قدیمی و منسوخ و غیرقابل دفاعی از «علم» و «روش». در این یادداشت کوتاه بناست به‌قدر وسع و صرفا با ارجاع و اشاره بعضی از کاستی‌های فرمایش ایشان را -که قول به آنها اگر برای عموم عیب نباشد، برای دانش‌مردی چون استاد جعفریان قطعا عیب محسوب می‌شود- نشان دهیم.

اول: آیا ملاصدرا عامل عقب‌ماندگی ماست؟

آقای جعفریان نوشته‌اند: «به نظرم، این تسلط [ملاصدرا]، نقش مهمی در تخریب معنای علم داشت، و ما را در امتداد هزاران سال، در قانع شدن، به همان سرمایه‌های کهن عقل‌گرایانه یونانی در هر دو بعد عقل بحثی و شهودی، پیش برد، و زمینه نوعی انقلاب فکری و علمی را از دست ما گرفت. البته بنده واقفم که صدرا در جای‌های دیگر، در بحث از علم از شناخت حسی هم یاد می‌کند، و مطابق روش مرسوم در مبحث علم پیش می‌رود، اما همانجا و موارد دیگر، به تفصیل علیه معرفت حسی سخن می‌گوید.»

اولا ملاصدرا چنین سیطره‌ای بر فکر ما نداشته است و حکمت متعالیه مدت‌ها در کمون و خفا بوده و مکتب اصفهان یا تهران هم سیطره مطلق بر ذهن و ضمیر افراد -خاص و عام- نداشته و ندارد. فرض محال اگر هم بعد از انقلاب چنین سیطره‌ای یافته باشد (یعنی دانشمندانمان متأثر از صدرا شده باشند)، لااقل پیش از آن بایست شاهد جهش علمی مقلدانه می‌بودیم که نبودیم، بلکه برعکس پیش‌برد علم پس از انقلاب مورد توجه قرار گرفت. ثالثا آیا ارسطو و افلاطون و اسطوره‌های یونانی مولود فکر صدرایند؟ رابعا گویا آقای جعفریان هنوز با خود بر سر فکر صدرا به جمع‌بندی نرسیده‌اند و از «ضعف یقین حسی در برابر معرفت عقلی و شهودی در صدرا» چنین نتیجه می‌گیرند که صدرا هیچ‌نوع اعتمادی به معرفت حسی ندارد! آقای جعفریان گرچه در دفع دخل مقدر هم تلاش کرده‌اند اما توفیقی نداشته‌اند. لازم است توجه کنند که شواهد و اقوال ایشان در نوشتار مورد بحث، مفید هیچ نتیجه قطعی پیرامون صدرا نیست و ادعایی که مطرح کرده‌اند را به کرسی نمی‌نشاند.

> استاد جعفریان که مدت‌ها رئیس کتابخانه مجلس بوده‌اند و اکنون رئیس کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران هستند، اگر راسخانه برآنند که میراث علمی ما هیچ سودی ندارد، چرا باید با جدیت و قوت به حفظ آن میراث همت گمارند؟ آیا حفظ هیچ‌ها و پوچ‌ها، کاری عاقلانه است؟

دوم: آیا آقای جعفریان در آنچه گفته‌اند راسخند و اعتقاد ایشان چنین است؟

استاد جعفریان نوشته‌اند: «زمانی، کسی گفته بود ما هزاران کتاب در پزشکی داریم! اما باید گفت، چه سود که هیچ‌گاه، یک سوال و جواب درست در آنها مطرح نشد و همه فرو ریخت و باید می‌ریخت. ما زیر چتر متدهای غلط در فهم، درجا می‌زدیم، اما مرتب با همان مبانی کهنه و پاسخ‌های قدیمی کتاب می‌نوشتیم.»

اگر یک دانشمند علوم تجربی چنین تلقی‌ای از علم داشت و تلاش می‌کرد بدون افتراضاتی به مشاهده و کار علمی بپردازد، شاید بر او بأسی نبود (فارغ از اینکه در علم جدید توفیقی می‌یافت یا نمی‌یافت). اما... استاد جعفریان که مدت‌ها رئیس کتابخانه مجلس بوده‌اند و اکنون رئیس کتابخانه و مرکز اسناد دانشگاه تهران هستند، اگر راسخانه برآنند که میراث علمی ما هیچ سودی ندارد و «حتی یک سوال و جواب درست در آن مطرح نشده» و «هیچ‌گاه نتوانستیم سوال درست طرح کرده و جواب دهیم»، چرا باید با جدیت و قوت به حفظ آن میراث همت گمارند؟ آیا حفظ هیچ‌ها و پوچ‌ها، کاری عاقلانه است و با این تلقی قرن هجدهمی مناسبت دارد؟ اصلا پرداختن به تاریخ ما چه اهمیتی دارد وقتی هرچه جدی و علمی و مهم است، منحصر در تلقی مدرن است؟

سوم: معنای حقیقی علم چیست؟

آقای جعفریان نوشته‌اند: «ما نباید تردید کنیم که آنچه به‌عنوان دانش در میان ما بوده، معنای دقیق دانستن و علم را به ما تعلیم نداده است.» نیز ایشان در گفت‌وگویی -که در آخرین شماره نشریه فرهنگستان علوم به چاپ رسیده است- این معنای دقیق دانستن و علم را این‌طور توضیح داده‌اند: «به‌طور کلی باید بگویم که ما در بحث‌ها و پژوهش‌هایی که داریم، اغلب میان علم – به‌معنای کشف آنچه هست- باعلم -به‌معنای سرهم کردن آنچه خود می‌خواهیم اما با تابلوی علم و کشف عرضه‌اش می‌کنیم- فرق نمی‌گذاریم... علم واقعی -اگر وجود داشته باشد- همان کشف واقعیت است.»

ایشان همچنین افزوده‌اند: «[ما] به‌خاطر خلط حوزه‌های مختلف دانش، و استفاده از نوعی متد فهم در رشته‌ای -که به کار رشته‌های دیگر نمی‌آمده- دقیقا، زمینه رکود علمی خود را فراهم کرده‌ایم... ما می‌پذیریم که برخی از معارف، ممکن است با روش‌های عقلی یا عرفانی درک شود، اما با تسری این روش‌ها به همه علوم و دانش‌ها به‌ویژه دانش طبیعی داده‌ایم، سبب بازماندگی خود از کاروان علم شده‌ایم... تسلط روش‌های فلسفی و عرفانی و دینی بر همه ابعاد دانش‌خواهی ما، و خلط آنها با یکدیگر، عامل مهمی در این بوده که ما از درک درست علمی طبیعت وامانده‌ایم و هیچ‌گاه نتوانستیم سوال درست طرح کرده و جواب دهیم.»

اگر این فرض را از آقای جعفریان بپذیریم که «علم واقعی، همان کشف واقعیت است» برعهده ایشان است که توضیح دهند آیا «آنچه امروز علم خوانده می‌شود»، چنین علمی -یعنی به‌زعم ایشان «علم واقعی»- هست یا خیر. اما در باب «استقراءگرایی سطحی[1]» -یعنی نظر مختار استاد جعفریان در تبیین علم- استشهاد به عباراتی از آلن‌اف. چالمرز (که کتاب او برای تدریس به مبتدیان در فلسفه و تاریخ علم یا دانشجویان کارشناسی فلسفه مناسب است) در این باب، می‌تواند مفید بحث باشد:

«[قائلان به استقراءگرایی سطحی برآنند که] نظریه‌های علمی به شیوه‌ای دقیق از یافته‌های تجربی که با مشاهده و آزمایش به‌دست آمده‌اند، اخذ می‌شوند. علم بر آنچه می‌توان دید و شنید و لمس کرد و امثال این‌ها بنا شده است. عقاید و سلیقه‌های شخصی و تخیلات ظنّی هیچ جایی در علم ندارند. علم آفاقی [objective] است. معرفت علمی معرفت قابل اطمینانی است، زیرا به‌طور آفاقی اثبات شده است. به‌نظرمن این گونه اظهارات گوهر تلقی متداول معاصر از معرفت علمی است. این دیدگاه ابتداء در جریان و در نتیجه انقلاب علمی، که عمدتا در قرن هفدهم و توسط دانشمند پیشگام بزرگی چون گالیله و نیوتن رخ داد، عمومیت یافت. فرانسیس بیکن و بسیاری از معاصران وی -که می‌گفتند اگر بخواهیم طبیعت را بشناسیم، باید به خود طبیعت رجوع کنیم و نه به نوشته‌های ارسطو- بینش علمی و نگرش عصر خود را بیان می‌کردند. نیروهای مترقی قرن هفدهم، غرق شدن فلاسفه طبیعت‌شناس قرون‌وسطی را در آثار قدما، به‌ویژه ارسطو، و در انجیل -به‌منزله منابع معرفت- اشتباه دانستند. تحت تاثیر موفقیت‌های «آزمایشگران» بزرگی چون گالیله عده‌ای بر آن شدند که تجربه راهرچه بیشتر به منزله معرفت محسوب کنند ازآن زمان به بعد این نگرش به‌وسیله دستاوردهای اعجاب‌انگیز علم تجربی فقط تشدید شده است. جی. جی. دیویس در کتاب خود به‌نام روش علمی می‌نویسد: علم نظامی است که بر واقعیات بنا شده است... تبیین استقراءگرایی سطحی از علم [...] کوششی است جهت صورت‌بندی این تصویر عامیانه از علم... این برداشت از علم به‌همراه تصور عامیانه همراه آن کاملا اشتباه و به‌نحو خسران‌خیزی گمراه‌کننده است.» چالمرز فصولی از کتاب خود را به بیان براهینی در این باب اختصاص داده است و اظهار امیدواری کرده تا بعد از مطالعه آن فصول، روشن شود که چراصفت «سطحی» برای توصیف بسیاری استقراءگرایان شایسته است.[2] اما این همه به آن معنا نیست که چالمرز یا امثال او استقراء را کلا رد می‌کنند بلکه رویکردهای بدیل و موجه‌تری برای بحث و تبیین علم در کار است. چالمرز نیز نوشته است: «علت عمده اینکه فکر می‌کنم استقراءگرایی باید طرد شود این است که در مقایسه با رویکردهای نوتر و رقیب، از پرتو افشانی جدید و چشمگیر بر ماهیت علم مستمرا بازمانده است. تبیین‌های مناسب‌تر، جالب‌توجه‌تر و ثمربخش‌تر علم... موجد قوی‌ترین احتجاجات علیه استقراءگرایی است.»[3]

> اگر مسئولیت سنجش علمی اینشتین برعهده استاد جعفریان بود بااین ملاک که «علم همان کشف واقعیت است» هرگز نظر او علم تلقی نمی‌شد(در باب نظریه کوانتوم و ریسمان و میدان هم وضع بهتر از این نبود. بگذریم که در ریاضیات هم «واقع» چندان مشخص نیست که چیست)

اما این تنها موضع چالمرز نیست بلکه موضع مقبول و موجه اهالی تاریخ و فلسفه علم، همین است. ریچارد دویت نیز در کتابش «جهان‌بینی‌ها: درآمدی بر تاریخ و فلسفه علم» نیز بر همین منهج است. غیراز این تقریبا پس از فوکو و کوهن، دیگر سخن گفتن از «علم واقعی» ابدا آسان نیست و همین‌طور برکنار بودن علم از «پیش‌فرض‌ها» و «پارادایم‌ها» و «جهان‌بینی‌ها» یا پایبندی علم به «روش خاص» هم چندان قابل دفاع نیست.

حال فارغ از این مقدمات، باید از استاد جعفریان پرسید و از جانب ایشان جواب مقدری داد:

پرسش: چطور نظر خود در باب علم را نظر قطعی و قابل دفاع می‌دانند حال آنکه لااقل با توجه به مبادی فلسفه اسلام، خود واقفند مبادی چنان رویکردی به علم، قابل دفاع نیست؟

پاسخ آن است که از نظر ایشان، ما «عقب» افتاده‌ایم. این عقب‌افتادگی باعث می‌شود که ایشان به هواداری از علم بپردازند. اما چنانکه گفته شد، این توصیف از علم، عامیانه یا سطحی است و اگر بنا باشد به آمال و آرزوهای قرن هفده و هجده دل خوش کنیم، راهی به وضع علمی امروز نخواهیم داشت. تبیین عامیانه از علم غیراز تبیین‌های جدی و قابل دفاع است. ایشان و اقران و امثال ایشان باید توجه کنند که گرچه علم و قدرت و کارایی ناشی از آن، امری عموما مطلوب است اما از هول هلیم نباید در دیگ افتاد و نباید به آمال و آرزوهای قرون ماضی اروپا بازگشت. با تلقی بسیط و ساده مذکور از علم، کار علم جدید پیش نخواهد رفت بلکه علم دچار بحران‌هایی نیز خواهد شد. فرض کنید اینشتین می‌خواست بدون نظریه یا به‌طور محض ومطلق، با «واقعیت» مواجه شود! اگر مسئولیت سنجش علمی او برعهده استاد جعفریان بود بااین ملاک که «علم همان کشف واقعیت است» هرگز نظر او علم تلقی نمی‌شد(در باب نظریه کوانتوم و ریسمان و میدان هم وضع بهتر از این نبود. بگذریم که در ریاضیات هم «واقع» چندان مشخص نیست که چیست). خصوصا توجه اینشتین به کانت و اسپینوزا هم عیب کار او محسوب می‌شد چراکه به زعم آقای جعفریان باعث دوری از «واقعیت» بود. پس یک مطلب هم این است که بهتر است نظر فعلی آقای جعفریان ملاک داوری درباره علم نباشد وگرنه راه پیش‌برد و پیش‌رفت علم ناهموار خواهد شد.

این همه به این معنا نبود و نیست که سابقه استاد جعفریان از کار جدی در حفظ اسناد یا پژوهش تاریخی خالی است. نگارنده چنین ادعایی و چنین جسارتی ندارد. شأن علمی و زحمات اساتید را انکار نباید کرد. اما نقد نیز لازم است. مساله آن است که ضعف نظر استاد در باب «علم» و «تاریخ و فلسفه آن» نیز مورد نظر علاقه‌مندان به ایشان باشد. غیرافراد علاقه‌مند به ایشان (به‌مثابه اهل علم) -که نه آثارشان را می‌خوانند نه نوشتار ایشان برایشان اهمیتی دارد- خصوصا مخاطب نقدها بر فکر ایشان نیز نیستند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این نام را چالمرز به این نظر داده است و در آثار دیگران، نام‌های دیگری دارد.

۲. چالمرز، آلن‌اف.، چیستی علم (درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی)، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت، ۱۳۸۷، صص ۱۳ و ۱۴.

۳. همان، ص ۵۰.